اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 صحبت در تشخّص صورت خارجی در ذهن بود و اینكه هر شیئی كه دارای معنایی است كه در ذهن متصوّر می‌شود، این متشخّص می‌شود به همان وجود خاص كه قابل انطباق بر فرد دیگر نیست و لذا ماهم در محاورات می‌گوئیم: آقا این دیدگاه شخصی شماست، یا این تصور ذهنی شماست یا شما اینطور تصور كردید و دیگری شاید به شكل دیگری تصور كند. این حكایت از این مساله می‌كند كه وجود ذهنی هم مانند وجود خارجی متشخّص و متعین است و تعینش هم به واسطه همان وجود است. در بحثهای گذشته مرحوم آخوند فرموند كه آنچه كه موجب تشخّص است، عبارت از وجود است و ماهیت موجب تشخّص نیست البته راجع به ماهیت هم اگر رفقا یادشان باشد صحبت شد كه تفسیری كه از ماهیت آورده شده است با آن معنائی كه ما از ماهیت كردیم یك مقداری تفاوت دارد یا اینكه اصلا فقط تفاوت در ابهام و تفصیل دارد. چون برای ماهیت آن معنائی كه متصوّر است یك معنای عدمی است كه هیچ قابلیت برای حمل صفات و اتصاف به اشیاء را ندارد و هرچه هست همان وجود است كه آن وجود ماهیت را اصالت می‌بخشد و عرض شد كه اگر ماهیت به معنای عدم محض باشد دیگر معنا ندارد برای عدم محض حكمی بشود یا اینكه صفتی بر او بار بشود یا اینكه بتواند اصل وجودی قرار بگیرد و نه اینكه ماهیت در قبال وجود، وجودی دارد كه منظور وجود در قبال هستی است به نحوی كه با آن وجود قائل به ثنویت و اعتقاد به دو اصل قدیم در اینجا بشویم، بلكه ماهیت عبارت است از همان حدّ وجودی نه به عنوان عدم، حدّ وجود با عدم فرق می‌كند. عدم لایخبر به است ولكن حدّ وجودی همان وجود است، منتهی آن حدّ وجودی كه عبارت است از تشخّص و تعین وجود به انحاء مختلف. بنابراین ماهیتی كه در ذهن تصور می‌شود، خودش من الوجود است منتهی وجودش وجود مجرد است چون قائم به نفس و قائم به ذهن است و ظرف تحققش ذهن است ولی این جزئیتی كه به واسطة ذهن برایش پیدا شده است، از ناحیه وجود برای ماهیت پیدا شده است یعنی وجود ذهنی موجب این جزئیت شده است ولی همین ذهن این وجود ذهنی را از این ماهیت جدا می‌كند وقتی جدا شد جزئیتش هم از دست خواهد رفت تا وقتی كه قائم به ذهن است قابل صدق برخارج نیست تا وقتی كه قائم به ذهن است موجب تسرّی به ماهیت دیگر و به وجود دیگر نیست، مال همین آقا است از داخل شكم و نفس او اصلا در نمی آید تا اینكه بخواهد به یك امر دیگری صدق بكند، این مال همین است و در این صورت به هیچ عنوان نمی‌شود به آن دست زد ولی همین‌كه آن استنادش را به آن شخص حذف كردیم وجودی را كه باعث تشخّص او شده است، كنار می‌زنیم و همه این كارها را ذهن می‌تواند انجام دهد. این ذهنی كه خدا به ما داده است یك شیء عجیب و غریب است برای خودش می‌بُرد و می‌دوزد و مونتاژ می‌كند و هركاری دلش بخواهد می‌كند، كاه را كوه و كوه را كاه می‌كند، جاهل را عالم نحریر و عالم نحریر را شخص بیسواد می‌كند، خدا كرده دیگر چكارش می‌شود كرد. عالم صالح را یك فاسقِ فاجر معرفی می‌كند، پسر پیغمبر را به عنوان خارجی بر خلیفه حق زمان حضرت یزیدبن‌معاویه می‌كند و پسر پیغمبر، امامِ مفترض الطاعی را چون بر خلیفه زمان خروج كرده است، فاسق و فاسد و مفسِد معرفی می كند لذا واجب‌القتل است آن هم چه خلیفه‌ای؟ جناب یزید سگ باز، فاحشه‌باز، میمون‌باز، از این بازها هرچه بگویید این بزرگوار قابلیت حمل بر اینها را دارد، آخر هرچیزی قابلیتی می‌خواهد هركسی نمی‌تواند استعداد هرچه باز می‌خواهد، داشته باشد، این خلیفه و جانشین رسول خدا، قابلیت حمل اینها را دارد یك موضوع بسیار وسیع و فراخی است. می‌آید پسر پیغمبر را فاسد و مفسد و آن آدم را به عنوان صالح و خلیفه معرفی می‌كند. این روایاتی كه جعل شده و آمدند این آیه وَ إِذا تَوَلَّي سَعي فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَه لا يُحِبُّ الْفَسادَ[[1]](#footnote-1) را حمل بر امیرالمؤمنین كردند و آن آیة خاتم بخشی امیرالمؤمنین را به ابن‌ملجم نسبت دادند! اینها كار كیست؟ كار ذهن است كار ذهن، اصلا همین است كه می‌آید و درست می‌كند این را می‌گذارد جای آن و آن را می‌گذارد جای این و خدا هم كمكش می‌كند و شیطان هم كمك می‌كند و می‌گوید حالا كه می خواهی وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ[[2]](#footnote-2) خیلی آیه عجیبی است كه هركسی مسیرش از مسیر خدا دور بشود خدا رهایش نمی‌كند و نمی‌گوید حالا تو مسیرت دور شد برو پی كارت، نه ما در كنارت شیطان می‌آوریم یا جای ما است یا جای شیطان، حدّ فاصل هم ندارد یا این یا آن، اگر آمدی در مسیر ما ملائكه می‌آیند و قرین تو می شوند و اگر نیامدی شیطان است كه نُقَیض لَهُ شَیطانا بعد می‌فرماید این شیاطین می‌آیند و كمكش می‌كنند.

 مرحوم آخوند هم در اینجا به همین قضیه می‌خواهد اشاره كند قیل ان الکلّیة هی مطابقی الصورة العقلیة لامور کثیرة‌، حقیقت كلّی عبارت است از تطابق صورت عقلیه با امور بسیار لا من حیث کونها ذات هویة قائمة بالذهن نه از حیثیت اینكه این صورت عقلیه دارای هویتی است كه قائم به ذهن است لا من حیث کونها ذات هویة كه قائمة بالذهن یا قائمة بالذهن، قائمی بهتر است كه به آن هویت برگردد آن معرفه است دارای یك هویت، هویت یعنی وجود خود آن صورت عقلی وجود، منتهی وجودش خارج از ذهن است بل من حیث کونها ذاتا ادراکیی غیر متأصلی فی الوجود شما وجود را در اینجا درنظر نمی‌گیرید بلكه همان حقیقت مثالیة او را كه قابل انعكاس است و جهت مرآتی دارد آن را ما درنظر می‌گیریم كه آن غیر متأصلة فی الوجود است و بر آن وجودی بار نمی‌شود، فقط یك ماهّیت است چون ما وجود ذهنی را از او منسلخ كردیم و وقتی منسلخ شد، می‌شود ماهیتی جدای از آن وجود ذهنی، لذا خود انسان این مساله را درك می‌كند وقتی شما یك زیدی را در ذهنتان تصور می‌كنید آن حالتی را كه در ذهن دارید آن حالت مال خودتان است و یك تصور جزئی است كه آن حالت ارتباطی به دیگری ندارد گرچه نظیر او ممكن است برای شخص دیگری پیدا بشود. مرحوم آقا می‌فرمودند یكی از مؤیدات وحدت وجود این است كه وقتی یك حال واحدی بیاید برای عده‌ای از افرادی كه مستوی المرتبه باشند همه به یك نحوة تجلی را ادراك می كنند و این قضیه دیده شده كه یك حال می آید، یك كشف می‌آید، یك انفتاح و یك مساله و یك معنا می‌آید برای چندنفر وقتی كه از این سوال می‌كنی همین را می‌گوید، از دیگری سوال می‌كنی هیمن را می‌گوید، همه یك چیز را می‌گویند در حالتی كه هركدام از اینها یك وجود جزئی برای خودشان دارند آنی كه الان دارای نفس است و این نفس ارتباطی با نفس دیگری ندارد آن برای خودش نفس است و زید است و خصوصیات است و آن هم برای خودش یك نفس و یك خصوصیات دیگری دارد ولی آن حالی كه حال واحد است آن حال واحد است در چندجا مستقر می‌شود اگر استعداد برای تلقّی آن شخص در آن مرتبه داشته باشد، اگر نه نداشته باشد و فكرش در خانه‌اش باشد، دارد به شام شبش فكر می‌كند جلسه عصر جمعه به جای اینكه فكرش را در مسائل صحیح ببرد، دارد فكر می‌كند كه محلّله مكرّمه مطوّله این چه غذائی درست كرده است یا اینكه میهمان می‌خواهد بیاید حالا كه می‌خواهم بروم خانه باید ماست بگیرم چیزهای دیگر بخرم ...، نه آقاجان آن می‌آید و به این نمی‌خورد و می‌رود و به بقیه می‌خورد، به این ماست می دهند و ماست گیرش می‌آید! و یكی از مؤیدات مساله وحدت وجود همین مشاهداتی است كه برای عده كثیری از افراد كه مستوی المرتبه هستند و دارای استعداد تلقّی هستند برای آنها پیدا می‌شود و همه یك مطلب را ادراك می‌كنند و خیلی عجیب است كه همان مساله كه برای این افراد در این مرتبه پیدا شده است، همان مطلب برای افرادی كه مافوق اینها هستند به یك شكل دیگر پیدا می‌شود این خیلی عجیب است یعنی یك واقعیت از عالم مشیت نزول می‌كند و این در هر مرتبه صورت خاص خودش را دارد در این مرتبه صورت معنا دارد در یك مرتبه صورت ظاهری پیدا می‌كند در مرتبه دیگر صورت ماده یا صورت مثالی پیدا می‌كند هركدام از اینها صورت خاص را دارد و افراد مستعدِ تلقّی در هر مرتبه همان صورت را تلقّی می‌كنند. ممكن است صدمرتبه داشته باشد. لذا مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه می‌فرمودند من این مطلب را از قول مرحوم آقا نقل می‌كنم ایشان می‌فرمودند حالتی بر من می‌گذرد كه خود را در عالمی از معانی می‌یابم كه نمی‌دانم به كدام یك از آنها را تمركز كنم یعنی اینقدر معانی غریبی است كه نمی‌توانم تمركز كنم تا می‌خواهم به یكی از اینها توجه كنم یك مرتبه می‌بینم عوالمی گذشت كه اصلا از دید من محو شد اصلا چیز جدیدی پیدا شد واقعاً اینها در كجا هستند كه عوالم، نه یك عالم یك مرتبه رفتند بالا كه تا می‌خواهند توجه كنند یك ثانیه یا چندثانیه آدم می‌خواهد نظرش را بیاندازد در یك حقیقتی كه برای او كشف شده می‌بیند اصلا چندتا عالم را گذراند نه اینكه به عالم بالاتر رفت و با یك پدیده جدید و عوالم جدیدی روبرو شد و یك معانی جدید، بلكه چندمرتبه را طی كرد كه اصلا این ارتباطی به آن ندارد آن وقت می‌گویند این حرفها درست است؟!

 غیر متأصلة فی الوجود فهی وجودها کوجود الاظلال المقتضیة للارتباط بغیرها من الامور وجودش اظلال است، وجود عكوس است كه ارتباط به غیرخودش را اقتضا می‌كند و باید یك صاحب‌الظّلة باشد تا اینكه بتواند انعكاس در مراتب مختلف خارج پیدا كند حالا سواء کان ذهنیة او خارجیة حالا می‌خواهد آن اظلال، اظلال ذهنیه باشد یا خارجیه باشد دیگر تفاوت نمی‌كند مثل انعكاس نور و انعكاس صور در نواحی خارجی یا اینكه در ذهن باشد و آن صورت ذهنی انعكاس به خارج پیدا كند و مصادیق خارجی داشته باشد بالاخره این ذهن یك استنادی به آن صاحب ظل دارد كه همان خود نفس است از این نظر و یك انعكاسی دارد به خارج كه آن مربوط به خود آن ماهیتش می‌شود نه هویتش، وسواء أتقدمت هی علیها او تأخرت حالا می‌خواهد متقدم باشد بر آن امور یا اینكه متأخر از آن امور باشد، فرق نمی‌كند یعنی آن اظلال متقدم باشند یا متأخر باشند، چون گاهی اوقات امر بعد از آن پیدا می‌شود گاهی قبل پیدا می‌شود. آن ذهن در جائی كه انسان می‌خواهد انتزاع یك امر مشترك را بكند و از جزئی به كلّی برسد آن اظلال مقدم می‌شوند و اگر نظر به كلّی داشته باشد و بعد بخواهد به مصادیق آن نگاه كند این متأخر می‌شود ومن الکلی بعضی از اقسام كلی ما داریم كه اینها، یتقدم علی الجزئیات الواقعی فی الاعیان اینها مقدمند بر جزئیاتی كه در اعیان خارجی هستند کتصورات المبادی مثل اینكه مبادی مافوق، اینها تصورات معلولات خودشان را دارند و علّل تصور معلولات را می‌كند. این تصور معلولات برای علل در حالی است كه هنوز معلول وجود خارجی ندارد ولی این تصور علّت چیست؟ كه این علّت تصور می‌كند معلولی را كه از او ظهور پیدا می‌كند، ظهور معلول از علّت این قبلا باید از نقطه نظر ذهنی تصوری تقدّم طبعی داشته باشد بر تعینِ خارجی معلول فیسمی ما قبل الکثرة به این می‌گویند تصورات ما قبل الكثره یا كلیات ومنها ما یسفتاد من الخارج از جزئیات ما به آن كلّی پی می‌بریم کعلومنا الکلّیة المنتزعی من الجزئیات الخارجیة مانند علوم ما كه از جزئیات خارجیه انتزاع كلّی را می‌كنیم فیسمی ما بعدالکثری به این می‌گویند علوم وتصورات مابعدالكثره وممّا یحقّق معنی المطابقة حالا ایشان دارد مثال می‌زند می‌گوید این معنای مطابقه را دارم برای شما توضیح می‌دهم و مثال می‌زنم انک اذا رأیت شخصا انسانیا حصل فی ذهنک صوری الانسان المبرّاة عن العوارض وقتی شما یك شخص انسان را تصور كنید، یك صورت انسانی كه عاری از عوارض شخصیة خارجیه هست در ذهن شما نقش می‌بندد چون خارج كه در ذهن شما نمی‌آید ثم اذا أبصرت شخصاً آخر منه اگر یك انسان دیگری را شما دیدید، شما چشم باز كردید یك انسان را در این مدرسه دیدید خوب برای شما یك صورت ذهنی از این انسان، بعد یك دفعه سرتان را برمی‌گردانید می‌بینید یك نفر دیگر آن گوشه است آن كه دارید می‌بینید چطوری لا یقع فیه صوری اخری دیگر یك صورت دیگری جدای از آن انسان در ذهن شمانمی‌آید شما همان را منطبق براین می‌كنید یعنی همان صورت ذهنی كه هنوز در ذهن شماست و بستگی به هوش شما دارد با بعضی‌ها الان حرف می‌زنی می‌گوید چه گفتی؟ بابا همین الان گفتم، چه گفتم؟! حواست كجاست؟ دیگر اینجا باش، بابا از خانه درآمدی و فعلا اینجا مدرسه است و بحث است ولی این یادش می‌رود و بعضی‌ها نه اینها كه زود یادشان می‌رود تا آن صورت انسان آن ماهیت را در ذهن می‌آورند یك مرتبه یادشان می‌رود كه اصلا كی بوده؟ یك نگاه می‌كند می‌گوید اه این كی است؟ دوباره یك صورت انسان جدید می‌آید ولی بعضی ها هستند خیلی عجیب، یك كسی را من می‌شناختم فوت كرده پیر هم بود می‌گویند این اگر بیست سال پیش با یك نفر در یك جلسه بود، باوجود ازدهام و مراجعات زیاد می‌شناخت. حافظه بعضی‌ها خیلی عجیب است حتی یك لحظه این می‌شناخت و می‌دانست كه این كیست می‌گویند این قضیه واقعیت دارد می‌گویند: طلبه ای یك روز رفت پیش آقای بروجردی گفت زنم دارد می‌زاید، آقای بروجردی یك پولی به او داد و بعد گفت این پیر است كثرت اشتغالات و درس و اینها یادش رفت، سه ماه دیگر رفت گفت عیالم دارد می‌زاید و دوباره یك پولی به او داد. در آن موقع كه بیمارستان نبود، قابله زیادبود، بعد سه ماه دیگر رفت و آقای بروجردی داد ولی به او گفت بیا كارت دارم گفت قدر زنت را خیلی بدان، زنی كه توی شش ماه سه بار بزاید این زن مثلش پیدا نمی‌شود نه سه قلو سه دفعه سه تا پشت سر هم هر سه ماهی یكی، حیوانات هم سه ماه بیشتر طول می‌كشد، حالا مرغ مثل اینكه بیست روز است، اما این زن مثل اینكه خلاصه توی این سه ماه، سه تا می‌زاید. آقای بروجردی حافظه‌اش خیلی قوی بود حالا این دیگر خیلی اشتباه كرده بود اقلًا می‌گذاشتی پنج ماه بعد می رفتی، آخر سه ماه خیلی زود بود.

 حالا اگر كسی یك صورت انسانی را ببیند تا وقتی كه از ذهنش نرفته همه افراد را منطبق بر آن می‌كند لازم نیست صورت جدید در ذهنش حك بشود كه حیوان باشد و ناطق باشد مگر اینكه حافظه‌اش مثل بنده باشد تا یك چیزی بیاید ظهور پیدا كند نیاز به یك صورت مجدد داشته باشد. ثم اذا أبصرت شخصاً آخر منه لایقع فیه صورة اخری یك شخص دیگری از انسان شما ببینید لا یحتاج الی صورة اخری دیگر صورت نمی‌آید همان انسانیتی كه قبلا بوده همان انسانیت هست حالا شما منطبق بر آن شخص دوّم می‌كنید الّا اذا غابت الاولی عن ذهنک مگر وقتی كه اولی از ذهن شما برود کقابل رشم من طوابع جسمانیة متماثلة یقبل رشما من الاول مثل یك اثری كه شما می‌گذاریم این اثرهای جسمانی كه شما می‌گذارید روی یك شیئی این تا قبل از اینكه رطوبتی بیاید بر یك جسم و به واسطه مطر او غیرمطر اینها این همانجا باقی است وقتی كه از بین رفت آن وقت یك اثر بعد می‌آید، یك رطوبت جدیدی و یك اثر جدیدی را دوباره ایجاد می‌كند در همانجا ولی اگر همان باشد شما در مرتبه دوم كه بخواهد آن اثر رطوبت را بیاورید، كاری انجام نمی‌دهد همان رطوبت اولی در آن جسم باقی است ولا یختلف بورود اشباهه علیه با ورود اشباهش این اختلاف پیدا نمی‌كند واذا قیل فی الکتب وقتی شما می‌بینید نوشته كه ان الکلّیة واقع فی الاعیان او یشار الیه كلی در اعیان است باید ببینید در اعیان منظور چیست؟ نه اینكه به خود وجودش در اعیان است بلكه بصورت مثالی در اعیان است فانما یعنون به الطبیعة التی یعرض لها اذا وجدت فی الذهن ان تکون کلیة منظور این است كه طبیعتی كه این مساله به آن عارض می‌شود اگر در ذهن پیدا بشود این می‌شود كلّی والا اگر در ذهن پیدا نشود كه اصلا وجود خارجی ندارد والاشیاء مشترکة فی معنی کلی یفترق باحد امور اربعی اشیائی كه مشترك هستند در معنای كلّی و ما قبلا در كتاب قبل گفتیم این یكی از امور چهارگانه كه اینها با همدیگر در عرض و كم و كیف و اشتداد و ضعف و آن مطالبی كه در آن كتاب قبل بحث شد کما أشرنا الیه لان اشتراک ان کان فی عرضی اگر اشتراك، اشتراك در عرضی لا غیر فالا فتراق بنفس الماهیة مثل سواد و سطح. وان لم یکن الاشتراک فی عرضی خارج اگر اشتراك در عرض نباشد فقط در خارج باشد، فقد یفترقان بفصل اینها به فصل افتراق پیدا می‌كنند كه اگر اختلاف، اختلاف نوعی باشد ان کانت الشرکة فی معنی جنسی اختلاف، اختلاف نوعی است یا اینكه اختلاف او بعرضی غیر لازم ان کانت الشرکة فی امر نوعی و برای اصناف و غیرذلك از طبیعات مختلف در وصف و امثال ودر مقولات و اینها با همدیگر اختلاف دارند اذا اللازم للنوع لازم للفرد آنی كه برای نوع هست برای فصل هم هست فیتفق الجمیع در همه با همدیگر متفق هستند وان کان یجوز ان یکون الممیز لها لازم الشخص لا لازم النوع و اگر جایز است آن كه تمییز می‌دهد آن افراد را آن مصادیق را این لازم شرط باشد نه اینكه لازم نوع باشد او بتمامیه و نفس فی نفس الطبیعة مشترکة یا بواسطه تمام و نفس باشد كه باز در بحث، كم گفتیم اختلاف در كم بواسطه تام و ناقص بودن است لما عرفت من وهن قاعدة المتأخرین فی وجوب اختلاف حقیقی التام والناقص مما سبق ما قبلا این مساله را بحث كردیم مرحوم آخوند هم فرمودند كه اختلافی كه دارد در بحث اشتداد وجود كه آخر كتاب اول بود در آنجا گفتیم كه در بعضی از موارد ایشان فرمودند كه خود این ماهیت فی حد نفسه اشتداد پیدا می‌كند كه متأخرین قائل به این مساله بودند و همینطور بعضی از متقدمین، اگر یادتان باشد متاخرین گفتند: ماهیت اشتداد وضعف برنمی‌دارد این یك مساله واحد است آن كه اشتداد و ضعف برمی‌دارد عوارضی است كه بر این ماهیت است شما خیال می‌كنید ماهیت اشتداد و ضعف برداشته مثل مراتب وجود انسان یا حیوانیت و امثال ذلك كه این مساله در آنجا مطرح شد.

1. سوره بقره آيه ٢٠٥ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره زخرف آيه ٣٦ [↑](#footnote-ref-2)